

شاعران سرود گوی و آشنا بموسیقی

نوشته حسینعلی ملاح

(۲)

در شماره گذشته راجع به دوتن از شاعران سرود گوی (رودکی و فرخی) سخن گفتیم. در این شماره نکاتی از زندگی هنری منوچهری دامغانی و نظامی گنجوی را بازگو می کنیم .

منوچهری دامغانی علم انسانی و مطالعات فرهنگی

ذکر احوال منوچهری دامغانی در این باب از آنروست که وی بیش از هر شاعر دیگر در اشعار خود از موسیقی و اصطلاحات مربوط به آن سخن گفته است - انگیزه آشنائی « احمد بن قوص بن احمد المنوچهری » را میتوان در آمیزش وی با خوانندگان و نوازندگان دربار غزنه یافت . .
او از این رهگذر بهره‌ها گرفته تا جائی که بجرأت توان گفت که منوچهری نه تنها مشتاق موسیقی بوده بلکه تاحدی صیرفی قابل نیز بوده است .
نوشته‌اند : « منوچهری را شاعر طبیعت باید خواند ، دیوان او گواه این دعوی است . رنگها و آهنگهایی که در اشعار او چنان هنرمندانه توصیف شده

۱ - با کاروان حله - ص ۴۷ - تألیف آقای دکتر عبدالحسین

زرین کوب .

است از ذوق موسیقی و نقاشی او حکایت میکنند ، اطلاع از موسیقی در این اشعار جلوه بارزی دارد و آوای مرغان شاعر را بیاد آهنگها و نغمه های خنیاگران می اندازد ، بانگ کبک آوای ناقوس را بیاد می آورد و صدای شارک نغمه سنتور را در گوش او مینوازد ، آواز فاخته مثل صدای نی در گوش او طنین می افکند و صدای بط او را بیاد طنبور می اندازد .

با تمام این احوال از اشعارش بر نمی آید که در نوازندگی دست داشته باشد ولی آشنائی او با موسیقی ، و همداستانی او با موسیقی دانها و مهر او به شنیدن ساز نوازندگان و آوازخوانندگان توانا ، چیزی است که در آن تردید نتوان کرد .

شاید بسیاری از نام لحن ها و نام سازها که منوچهری در دیوان خود آورده است در حکم اظهار فضل باشد کما اینکه در غیر این مورد هم چنین است : «زبانی شیرین اما درشت و ناهموار است و رایحه فضل فروشی از آن شنیده میشود .»^۱ اما بسیاری از اصطلاحات موسیقی مندرج در دیوان او مؤید این نکته است که منوچهری با موسیقی زمان خود انس داشته و با علاقه خاصی به آن گوش میداده و از چگونگی الحان پرسش می کرده و بردانش خویشتن می افزوده است . نغمات : راست ، چکوک ، عشاق ، نغمه ، نوا و امثال آنها را شنیده و لذت برده و در خاطر سپرده و سپس با آگاهی کافی در اشعار خود استعمال کرده است .

سازهای تنبور و نی و بربط و چنگ را دیده و صدای آنها را شنیده و بدانها دل بسته است . تا کسی چنگ را ندیده باشد مطلقاً قادر نیست چگونگی ساختمان و طرز نواختن و حتی نوع رشته ها و صدای آنها را تا این مایه به درستی توصیف کند :

بینی آن ترکی که او چون بزند بر چنگ ، چنگ

از دل ابدال بگریزد بصد فرسنگ ، سنگ

چنگ اودر چنگ او ، همچون خمیده عاشقی

با خروش و با نفیرو با غریو و با غرنک

زنکئی گوئی بزد در چنگ اودر ، چنگ خویش

هر دو دست خویش ببریده براو ، مانند چنگ

وان سرانگشتان اورا بربریشم‌های او
جنبشی بس بلعجب ، و آمد شدی بس بی‌درنگ
گوئی دیبا باف رومی در میان کارگاه
دیبهی دارد بکار اندر ، برنگ بادرنگ

همچنین منوچهری در مسمطی بربط را توصیف کرده است که به زیبایی
آن کمتر شعری میتوان یافت :

مطربا گر تو بخواهی که میت نوش کنم
بهمه وجهت سامع شوم و گوش کنم
شادی و خوشی ، امروز به از دوش کنم
بچشم ، دست زخم ، نعره و اخروش کنم
غم بیهوده ایام فراموش کنم
بسوی پنجه بر آن پنج و سه را سوی چهار
بربط تو چو یکی کودکی محتشم است
سرمازان سبب آنجاست که اورا قدم است
کودکست او زچه معنا را پشتش نجم است
رودگانش چرا نیز برون شکم است
زان همی نالد کز درد شکم با الم است
سر او نه بکنار و شکمش نرم بخار
گر سخن گوید ، باشد سخن او ره راست
ز و دلارام و دل انگیز سخن باید خواست

۱ - میدانیم که بربط یا عود دارای چهار رشته بوده که هر تار را محض تقویت صوت مزدوج می‌بسته‌اند بنا بر این هشت تار (یا هشت سیم) داشته است - در این مصراع مراد از «پنج و سه» همان رشته‌های هشتگانه بربط است و مقصود از «چهار» چهار انگشت دست چپ نوازنده است که بردستانها نهاده میشود - «پنجه» نیز پنج انگشت دست راست است که مضراب ساز را در مشت میگیرد - از اینرو معنای مصراع برین تقریب تواند بود: ای بربط نواز ساز خود را بسوی پنجه ببر و تارهای هشتگانه را نیز بسوی چهار انگشت دست چپ متمایل کن و آنرا بنوا در - آور - توضیح اینکه انگشت شست یا ابهام دست چپ در نوازندگی این قبیل سازها بکار نمی‌آید .

زان سخنها که بدو طبع ترا میل و هواست

گوش مالش، توبه انگشت، بدانسان که سزاست

گوش مالیدن^۱ و زخم^۲ ارچه مکافات خطاست

بی خطا گوش بمالش، بزنش چوب هزار

گذشته از این موارد که آشنائی منوچهری را با موسیقی زمان خودش میرساند، احساس وزن، و ذوق انتخاب کلمات گوش نواز است که با ذات وی عجین بوده است. گو اینکه وجود وزن در اشعار فارسی امری است متداول، ولی انتخاب وزنه‌های گوناگون و مخصوصاً ابداع وزن و بحر تازه در شعر فارسی نشانه ذوق تازه جوی و وزن شناس وی است.

«منوچهری با ابداع مسقط دری تازه بر روی شعر فارسی گشود، خواه آن را از ترانه‌ها و چامه‌های قدیم ایران و خواه از ارجوزه‌های تازی گرفته باشد این ابتکار او حاکی از استعداد قوی است.»^۳

اگر دیوان منوچهری را منحصر آ از لحاظ استخراج وزنه‌های شعری بررسی کنیم شاید بیش از سی وزن متنوع که تمام آنها لطف و زیبایی خاصی دارند بتوان در آن مشاهده کرد.

عشرت جوئی‌های بی حساب و باده گساریهای بی مرو شب زنده داریهای پی در پی مزاج وی را ناسازگار و سلامت او را دگرگون ساخت و سرانجام بسال ۴۳۲ هجری مطابق با ۱۰۴۰ میلادی بکام مرگ فرو برد.

نظامی گنجوی

در اینکه نظامی بنواختن سازی آشنا بوده و یا از خوانندگی بهره‌ای داشته است سخنی در میان نیست، وی از شاعرانیست که بخاطر منظومه خسرو و شیرینش بویژه در آن باب که توصیف مجلس سرود گوئی نکیسا و باربد و ذکر نام الحان باربدی را کرده است جزو دوستانان موسیقی یا احتمالاً موسیقی شناسان بشمار آمده است.

داستان خسرو و شیرین «ماجرای عشق خسرو شاهزاده ایران است با

۱ - گوش مالیدن کنایه از کوك کردن سازاست - و در معنای تنبیه و توبیخ نیز بکار رفته است.

۲ - زخم. کنایه از مضراب سازاست که بر آن زخمه نیز گویند - جراحات وریش نیز معنا میدهد.

۳ - با کاروان حله - ص ۵۱۰

شیرین برادر زاده بانوی ارمن که به راهنمایی و چاره جوئی شاپور ، ندیم خسرو بجست وجوی یکدیگر برمی آیند و بعد از يك سلسله قهر و آشتی سر انجام بهم میرسند .

پایان غم انگیز سرنوشت دو دل داده سوز و دردی دارد که قصه عشق بزرگان را چاشنی عشق واقعی ، عشق شوریدگان و نامرادان ، می دهد . خسرو که شب هنگام در کنار شیرین ، بردست فرزندی که دردل خویش رقیب اونیز هست ، کشته میشود در میان امواج خون خود بسختی جان میدهد و از بس دلش در بند آسایش معشوق است او را از خواب خوش بیدار نمی کند ، شیرین هم که روز بعد دل شیرویه را بوعده وصال خوش می دارد ، وقتی به دخمه خسرو می رود با وفاداری شگفت انگیزی پهلوی خود را می درد و آرام در کنار خسرو جان می دهد .

نام الحانی که در بخشی از منظومه خسرو و شیرین نظامی ذکر شده بترتیب چنین است :

گنج بادآور ، گنج گاو ، گنج سوخته ، شادروان مروارید ، تخت طاقدیس ، ناقوسی ، اورنگی ، حقه کاوس ، ماه برکوهان ، مشک دانه ، آرایش خورشید ، نیمروز ، سبزدرسبز ، قفل رومی ، سروستان ، سروسهی ، نوشین باده ، رامش جان ، نوروز (یا ساز نوروز) ، مشکویه ، مروای نیک ، شبدیز ، شب فرخ ، فرخ روز ، کبک دری ، نخجیرگان ، کین سیاوش ، کین ایرج ، باغ شیرین .

از شرح احوال نظامی اطلاع موثقی در دست نیست « اینقدر هست که وی در گنجه می زیست و ظاهر آ همانجا نیز بدنیا آمده بود ، از پدرش یوسف و مادرش که او را رئیس کورد ، می خواند جزئیادی در اشعارش نمانده است . . . نام خود او **الیاس** بود و از کودکی بدرس و هنرشوق می ورزید . در جوانی ، ازدقایق نجوم و علوم دیگر ، کم چیزی بود که وی از آن بهره بی نداشت ، الفاظ واصطلاحات علوم در اشعار او چندانست که قبول این ادعا را آسان می کند . . . نام زن محبوب شاعر **آفاق** بوده است . . . باری ، زندگی او در کنار زن و فرزند غالباً در تنهایی و عزلت بسر می آمد و از درآمد چند پاره دیه که اتابک جهان پهلوان و برادرش قزل ارسلان بدو داده بودند گذران می کرد بسال ۵۹۹ و بقولی حدود سنه ۶۰۷ وفات یافت و هم در گنجه بخاک رفت . »
دنباله دارد